نگاهى گذرا به فلسفه تحريم اسراف

احمد خراسانى

بى گمان آموزه هاى زندگى ساز اسلام ـ كه پاره اى از آن در احكام فقهى به چشم مى خورد ـ ناظر به روند حيات فرد و جامعه بشرى بوده و مصلحتهاى همگانى را در بر دارد. به سخنى ديگر حلال و حرام در شرع مقدس اسلام بر پايه فلسفه ها و حكمتهايى استوار گشته است كه هر كدام، از خيرگرايى و رهنمونى انسانها به رستگارى دنيا و آخرت حكايت دارد.

برخى حكمها و قانونهاى اسلام، در مكتب امامان معصوم ـ عليهم السلام ـ همراه با فلسفه آن به دست داده شده و يا در گفتار و سيره نبوى و نيز در آيات قرآن كريم بدان اشاره رفته است. برخى ديگر را مى توان از رهگذر خردورزى و تأمل در چند و چونى احكام و حدود الهى به دست آورد. به هر حال هيچ حكم و قانونى در اسلام، در بوته ابهام و تاريكى نبوده و به سهولت مى توان مقصود از انجام يا ترك و پرهيز از آن را فراچنگ آورد.

ناگفته نماند كه مقوله فلسفه احكام يا رازگشايى از چرايى اوامر و نواهى خداوند ـ در حد توان و استخراج از منابع فقهى ـ از ديرباز در ميان فقيهان مورد نظر و اهتمام بوده است.

در اين مجال، نگاهى گذرا به فلسفه حكم تحريم اسراف و تبذير خواهيم داشت. البته باكوشش بيش تر مى توان به شمار فزون ترى از علل تحريم اسراف و نيز نكوهش و كيفر دنيوى و اخروى اسراف پيشگان دست يافت.

1ـ اسراف، سبب ساز فقر

در ميان عوامل تباهى و عقب ماندگى انسانها و جوامع بشرى نمى توان فاجعه آفرين تر از فقر عاملى را سراغ گرفت. از اين روست كه اسلام در آموزه هاى الهى اش همواره به كار سفارش نموده و مسلمانان را به تكاپوى مستمر براى كسب روزى در زمين فرا خوانده و تن آسايى و بى كارى را نكوهش كرده است:

( فاذا قضيت الصلوة فانتشروا فى الارض و ابتغوا من فضل الله و اذكروا الله كثيراً لعلكم تفلحون ) [1]

«و چون نماز گزارده شد، در ] روى [ زمين پراكنده گرديد و فضل خدا را جويا شويد و خدا را بسيار ياد كنيد، باشد كه رستگار گرديد.»

فقر ستيزى اسلام از اين حقيقت حكايت دارد كه آيينى زندگى بخش بوده و عزت و سرافرازى مسلمانان را در دنيا و آخرت مى طلبد. چنين مكتبى نمى تواند از فقر و ناتوانى پيروان خويش خرسند بوده و آنان را به ترك كار و فعاليت اقتصادى سوق دهد.

بندگى حقيقى در اسلام در بى نيازى مسلمان از غير حق تجلى مى كند. اما مفهوم تعالى و تقرب به حق، اين نيست كه بر اثر معنويت گرايى، ماديات و نصيب خويش از دنيا را از ياد ببرد و دريوزگى پيشه نمايد. گرايشهاى دنياگريزانه و صوفيانه ـ كه پس از هجوم مغول به سرزمينهاى جهان اسلام و فروپاشى تمدن مسلمانان نيرو گرفت ـ سبب ساز پندار نارواى برخى شرق شناسان گشت تا اسلام را به جانب دارى از فقر و نكوهش دنيا متهم كنند.

پيامبر اسلام ـ صلى الله عليه و آله و سلم ـ فقر را همسايه كفر تلفى مى كند و مسلمانان را از افتادن در ورطه بى دينى هشدار مى دهد:

«كاد الفقر ان يكون كفراً» [2]

«نزديك است كه فقر آدمى را به كفر كشاند.»

در جاى ديگر فقر عامل كاهش دين و ايمان و همچنين پريشان فكرى و بدخواهى انسانها نسبت به يكديگر خوانده شده است:

«اِنَّ الفقرَ مَنْقَصَةٌ للدّين، مُدْهِشَةٌ لِلْعَقْلِ، داعِيَةٌ لِلْمَقْتِ.» [3]

«قطعاً فقر سبب كاستن از دين و پريشانى خرد و نيز دعوت گر به دشمنى است.»

چنان كه از اين حديثها بر مى آيد، فقر از يك سو به ايمان و دين دارى انسان آسيب مى رساند و مؤمن را از تعالى و نيل به درجات ايمان باز مى دارد، و از ديگر سو عقل او را دستخوش پريشانى و نابسامانى در تشخيص خير و شر مى سازد. شكى نيست كه اين همه بسترساز كژروى از فطرت الهى و دشمنى انسانها نسبت به يكديگر مى شود و در نهايت گمراهى و پراكندگى نيروهاى انسانى را پديد مى آورد.

تبه كاريها و بزه كاريهاى اجتماعى ـ كه در جوامع رشد يافته يا عقب مانده و توسعه نيافته به گونه اى فزاينده به چشم مى خورد ـ ريشه در فقر معنوى يا فقر مادى دارد.

عوامل درونىو برونى فقر

در تحليل و ريشه يابى هر پديده اى ناگزير از واقع گرايى و واكاوى عوامل گوناگونى خواهيم بود كه بسترساز پيدايش و استمرار آن گشته است. بى ترديد فقر به عنوان يك پديده منفى و نكبت خيز، عوامل پديد آورنده اى دارد و نمى توان در نگرش فقرشناسانه به يك عامل بسنده كرد.

با توجه به ابعاد فردى و اجتماعى فقر، مى بايد عواملِ درونى و برونى ايجاد كننده فقر را سراغ گرفت. پاره اى از اين عوامل در پيوند با منش و روش افراد شكل مى گيرد كه از بى بهرگىِ آنان از عقل و تدبير و فعاليت مادى حكايت دارد.

در اين جا مى توان مواردى مانند خو گرفتن به زندگىِ انگلى، تنبلى و ريخت و پاشهاى مالى و گرايش به نيازهاى كاذب در خريد را نام برد كه هر كدام سهمى در فقر شهروندان دارد و به روشنى حاكى از فقدان مديريت و خردورزى در زندگى شخصى است.

دير يا زود مصايب اين بى تدبيريها گريبان گير آنان شده و در برخى شرايط جدايى همسران و از هم پاشيدگى كانونهاى خانوادگى را سبب مى گردد كه فاجعه سازى آن براى جامعه در خور نگرانى است.

چنان كه پيامبر اسلام ـ صلى الله عليه و آله و سلم ـ درباره تبذير چنين فرموده است:

«مَنْ بَذَّرَ اَفْقَرَهُ اللّهُ» [4]

«كسى كه ريخت و پاش كند، خداوند او را تنگ دست مى كند.»

حضرت امير ـ عليه السلام ـ از اسراف به عنوان عامل فقر ياد مى كند:

«سببُ الفقرِ الاسرافُ» [5]

«زياده روى در خرج مايه تنگ دستى است.»

بدين سان، آنان كه بر اثر اسراف و تبذير در اموال شان فقير مى شوند، مى بايد خود را ملامت كنند. فرا افكنيهايى كه اينان به هنگام شكوه و شكايت از زمانه و سرنوشت و بخت بر زبان مى آورند، دلالت بر كوتاهيها و نابخرديهاى خودشان دارد; زيرا در صورت رعايت تعادل در امور مالى و پرهيز از ولخرجيها و ريخت و پاشها وسعى در پس انداز و تأمين آتيه مى توانستند بيش و كم پاسخ گوى نيازهاى مادى خود باشند.

اندازه نگاه داشتن در هزينه هاى مالى از اصول مديريت و سرپرستى هر خانواده بوده و نمودار عقل اقتصادى به شمار مى آيد. امام صادق ـ عليه السلام ـ در سخنى پيشرفت و سرافرازى مردان و زنان ميانه رو در امر معاش را خود تضمين كرده است:

«ضَمَّنْتُ لِمَنْ اقْتَصَدَ اَنْ لايَفْتَقِرَ.» [6]

«براى كسى كه در خرج كردن ميانه روى دارد ضمانت مى كنم كه هيچ گاه تنگدست نگردد.»

پرهيز از افراط و اسراف در عرصه اقتصادى نه فقط از فقر و قرض و گرفتاريهاى ديگر مى رهاند، بلكه عامل بركت و فزونى دارايى انسان نيز خواهد گشت. امام على ـ عليه السلام ـ ميانه روى و زياده روى در امور مالى را در تقابل با هم قرار داده و همگان را به رعايت عدالت در دخل و خرج دعوت كرده است:

«اَلْقَصْدُ مِثْراةٌ وَ السَّرْفُ مَثْواةٌ» [7]

«ميانه روى فزونى ثروت را به همراه دارد، و زياده روى تباهى آن را.»

2ـ اسراف، زمينه ساز فساد اخلاقى

اقتصاد و اخلاق در ابعاد فردى و جمعى ارتباط تنگاتنگى با هم داشته و هر يك در ديگرى تأثير مثبت يا منفى خواهد داشت. حاكميت ارزشهاى اخلاقى بر روشها و انگيزه هاى اقتصادى سبب جهت گيرى آن به سمت خير و عزت فرد و جامعه خواهد بود.

انبيا كه بشر را به توحيد و اقامه قسط و عدل در روابط و مناسبات خود فرا مى خواندند، به لزوم معنويت و مكارم اخلاق انسانى نظر داشتند. آنان در هر زمان و مكانى دست پروردگان خود را به كوشش خداپسندانه در دنيا رهنمون مى ساختند; به گونه اى كه برخورداريهاى مادى آنان را از رشد انديشه و ايمان و خصلتهاى ستوده باز ندارد.

چنان كه در متون دينى ما آمده است، نفس و دنيا پيوسته همراهى در طريق ظلم و طغيان داشته و انسان را از رهگذر تعلقات نفسانى و دنيوى به زيان كارى مى كشانند.

حُبّ دنيا نفس آلوده به معصيت و تجاوزگر از حدود الهى را به اسارت مى كشد و او را به تكذيب قيامت و حساب و جزاى خداوند برمى انگيزد. بدين گونه است كه راه تبه كارى به روى غافلان از حق و آخرت گشوده مى شود و حقايق مكتب هدايت گر وحى از ديده و دل شان پنهان مى ماند:

( كَلاّ بل تُحِبُّونَ الْعاجِلَةَ وَ تَذَرُونَ الاْخِرةَ ) [8]

«ولى نه! ] شما دنيايى [ زودگذر را دوست داريد و آخرت را وا مى گذاريد.»

اسراف گرايى در زندگى مترفين و خوش گذرانان ـ كه نسبت به مردم از لحاظ اقتصادى و بهره مندى از دنيا و لذات آن در موقعيت نظرگيرى قرار گرفته اند ـ آنان را بيگانه از كششهاى معنوى مى سازد. سستى عقيده و باور داشتهاى دينى، خواه ناخواه در پى مصرف گراييهاى طبقه مرفه شكل مى گيرد و زشتى گناه و فساد اخلاقى را در چشم شان ناچيز مى سازد.

چنين كسانى كه درآمدهاى هنگفت دارند و به سهولت در دست يابى به خواسته هاى فسادانگيزشان كامياب مى شوند، كم تر مجال تهذيب نفس و پيراستگى روان را خواهند يافت. ترديدى نيست كه اسراف گرايان سعى در جذب نيروهاى انسانى جامعه داشته و آنان را به فساد و فحشا سوق مى دهند تا از دنيا كامروايى فزون ترى داشته باشند. زنان و جوانان بيش از ديگر گروه هاى اجتماعى در شمار قربانيان افراد و قدرتهاى اسراف گرند.

از اين روست كه قرآن كريم مردم را از اسراف گرايى بر حذر داشته و اسراف گرايان را بى نصيب از محبت و لطف پروردگار متعال مى شمارد:

( يا بنى آدم خذوا زينتكم عند كل مسجد و كلوا و اشربوا و لا تسرفوا انه لا يحب المسرفين ) [9]

«اى فرزندان آدم! جامه خود را در هر نمازى برگيريد، و بخوريد و بياشاميد و ] لى [ زياده روى مكنيد كه او اسراف كاران را دوست نمى دارد.»

اسلام هرگز رهبانيت و ترك دنيا و لذّت را سفارش نكرده و انسان را از بهره هاى مادى دنيا و زندگى محروم نساخته است. چنان كه آيه بعدى صراحت دارد، انسانها رخصت استفاده از زيباييهاى زندگى دنيا را دارند و خداوند اين همه را براى آنان پديد آورده است:

( قُلْ من حرّم زينة الله التى اخرج لعباده و الطيبات من الرزق قل هى للذين آمنوا فى الحياة الدنيا خالصةً يوم القيامةِ ) [10]

« ] اى پيامبر [ بگو: زيورهايى را كه خدا براى بندگانش پديد آورده و ] نيز [ روزيهاى پاكيزه را چه كسى حرام گردانيده؟ بگو: اين ] نعمتها [ در زندگى دنيا براى كسانى است كه ايمان آورده اند و روز قيامت ] نيز [ خاص آنان مى باشد.»

آن چه در ارتباط با دنيا و موقعيتهاى تعيين كننده اقتصادى و مالى مى بايد مورد نظر قرار گيرد، همان بهره بردارى عادلانه و بهينه از نعمتها و زيباييهاى حيات و خلقت است.

گرايش به تجمل، و تفنن در مصرف كه غالباً همراه با ولخرجيها و غفلت از مسؤوليتهاى مالى و اجتماعى همچون انفاق و زكات پديد مى آيد، آدمى را به انحراف از اخلاق انسانى رهنمون مى شود. خودخواهيهاى مهار گسيخته و فزاينده اسراف گرايان انگيزه هاى نوع دوستى و خيرگرايى و فضيلت جويى را در باطن مى ميراند و آنان را تبهكار و سزاوار غضب آفريدگار مى سازد.

امام صادق ـ عليه السلام ـ در حديثى به اين مقوله اشاره فرموده است:

«اِنَّ السَّرْفَ اَمْرٌ يُبْغِضُهُ اللّهُ.» [11]

«قطعاً اسراف چيزى است كه خداوند آن را دشمن دارد.»

بدين سان اسراف كاران خود را از قلمرو محبت الهى بيرون رانده و خداوند آنان را به حال خويش رها مى كند تا در فساد و خسران فرو روند.

مفاسد اقتصادى جامعه از جمله رشوه خوارى و رباخوارى را بايد حاصل نگرش و روش اسراف گرايانه مسرفان به شمار آورد. تمركز قدرت و ثروت در طبقه مترفين و مسرفين، واقعيت تلخ و فراگيرى است كه در جهان امروز به چشم مى خورد و سياستهاى استبدادى و استعمارى را جهت مى بخشد.

در حقيقت، اين قطبهاى اقتصادى دنيا هستند كه مهره هاى سياسى را پرورش مى دهند و استضعاف سياسى و اقتصادى را در كشورهاى محروم از توسعه سبب مى گردند. سلطه صهيونيستها بر مراكز تصميم سازى و راهبردى سياست امريكا و اروپا را مى توان مصداقى بارز از فساد اسراف گرايان در دنيا دانست.

تهاجم فرهنگى غرب به سرزمينهاى اسلامى و شكار جوانان مسلمان از رهگذر برنامه ها و ايده ها و سرگرميهاى مبتذل هنرى و سينمايى را بايد در روند فساد مترفين نگريست كه به منظور تداوم اسراف گرايى خود مى كوشند.

جنگ افروزيهاى استكبار بين المللى و همچنين تهاجم نظامى به افغانستان و عراق و اشغال سرزمينهاى قبله را مى بايد نمود ديگرى از سياست ظالمانه اسراف پيشگان در ابعاد فرا منطقه اى دانست.

چهره منافقانه اسراف كاران در عرصه قدرت آشكارتر از آن است كه بتوان زير نقاب صلح خواهى و نظم نوين جهانى پوشيده داشت!

قرآن كريم اسراف را منشاء فساد در قدرت و حاكميت مى شمارد و مردم را از فرمان برى اسراف گرايانِ سلطه گر باز مى دارد. آنان در منظر خداوند، تبهكارانى اند كه خود را در گفتارهاى تبليغى شان اصلاح گر مى شناسانند; زيرا از هر موقعيتى به منظور تباهى نسلها بهره مى جويند و زمين و زمان را جولان گاه اهداف حق ستيزانه شان ساخته اند:

( و لا تطيعوا امر المسرفين الذين يفسدون فى الارض و لا يصلحون ) [12]

«و فرمان اسراف كاران را پيروى مكنيد; آنان كه در زمين فساد مى كنند و اصلاح نمى كنند.»

اساساً اسراف با اصلاح ناسازگار است; چرا كه اسراف گران پيوسته در تصاحب قدرت و ثروت جامعه بوده و ناگزير از تضعيف و تحقير مردم مى باشند. تفاخر و تكاثر در عرصه هاى سياسى و تبليغاتى و اقتصادى ـ كه قرآن از شاخصه هاى دشمنان دين و پيامبر تلقى كرده است ـ در واقع نمايانگر اسراف در ابعاد روانى و اجتماعى آن مى باشد. به سخنى ديگر ذهنيت مسرفين در جهت ستم و جفا شكل گرفته و آنان معيارهاى جاهلى را جايگزين ملاكهاى انسانى و خدا پسندانه ساخته اند. بدين سان فزون خواهيهاى اسراف گران در قدرت و ثروت را مى بايد در ارتباط با تمايلات جاهلانه آنان توجيه كرد.

تبذير و فساد

امام صادق ـ عليه السلام ـ تبذير را مصداقى از فساد تلقى نموده و آن را سبب محروميت از محبت خداوند خوانده است. بشر بن مروان روايت مى كند كه با گروهى خدمت آن حضرت رسيدند. خرما آوردند و كسى هسته خرمايى را دور انداخت. حضرت دست او را گرفت و فرمود:

«لاتَفْعَلْ اِنَّ هذا مِنَ التَّبْذيرِ اِنَّ اللّهَ لايُحِبُّ الْفَسادَ» [13]

«اين كار را نكن، زيرا دور انداختن هسته اى كه مى توان آن را مورد استفاده قرار داد، تبذير است و خداوند فساد را دوست ندارد.»

شايد در نگاه برخى كسان اين نوع برخورد، شگفت انگيز باشد. حقيقت اين است كه كوتاهى در موارد جزيى اسراف و تبذير، اندك اندك شخص را به بى اعتنايى در موارد ديگر مى كشاند تا آن جا كه زياده روى و ريخت و پاش در نعمتهاى خداوند به صورت يك عادت و روش در مى آيد.

كسى كه در خريد و مصرف نيازهاى زندگى اعتدال و اقتصاد را رعايت نكند، بى گمان نمى تواند به توصيه هاى اخلاقى در پرهيز از ولخرجى و هدر دادن فرصتها و نعمتها پايبندى داشته باشد.امام صادق ـ عليه السلام ـ اصحاب خويش رااين گونه تعليم داده و تربيت مى كرد تا آنان را از زياده رويها و ريخت و پاشهاى بزرگ و فسادآميز باز دارد.

3ـ اسراف، عامل وابستگى اقتصادى و سياسى

استقلال اقتصادى هر كشورى پيش از هر عرصه اى در عرصه فرهنگى، اعتقادى و اخلاقى مردم شكل مى گيرد و روابط اقتصادى جامعه بر پايه منش و روش انسانها، جهت گيرى تكاملى يا انحطاطى خواهد يافت. ملتى كه به خودباورى دست يافته و سعى در خود اتكايى و كسب استقلال همه جانبه دارد، زندگى فردى و جمعى خود را به دور از هر گونه اسراف و تبذير سامان مى بخشد; زيرا تجربه تلخ دوران وابستگى اقتصادى و سياسى را كه به تحقير فرهنگى و ملى اش انجاميده است، هنوز از ياد نبرده است.

بدون ترديد، غرب زدگى و مصرف گرايى و گريز از انديشه و كوشش براى توليد، به تدريج روحيه ستم پذيرى و وابستگى به قطبهاى اقتصادى و سياسى جهان صنعتى و استعمارگر را پديد مى آورد و رقابت در مصرف كالاهاى گوناگون ـ كه اقلام قابل توجهى از آن مورد نياز خانواده ها نيست ـ جايگزين رقابت در عرصه ابتكار و خلاقيت و توليد مى گردد.

زمينه ساز اصلىِ وابستگى اقتصادى به بازار و سرمايه و سلطه غرب، همان اسراف و تبذير است كه بسا زشتى و زيانمندى آن بسادگى به چشم نمى آيد. هر كس قدرت خريد و مصرفش را نشانه خوشبختى و مديريت دريافتن راههاى درآمد سرشار دانسته و آن همه را به حساب عقل و تدبير اقتصادى اش مى گذارد. اما در نگاهى فراتر از محاسبه هاى فردى كه در آن، مصالح كلان جامعه و كشور مطرح مى شود، به روشنى مى توان اسراف و مصرف گرايىِ بى حدّ را بستر سلطه پذيرى و وابستگى اقتصادى نگريست.

اسلام و اسراف ستيزى

مكتب اسلام كه بر پايه فطرت و عدالت استوار است و آموزه هاى فردى و اجتماعى آن ناظر به ابعاد شخصيتى و رفتارى انسان است، همواره او را به نظم و تعقل در معاش و معاد فرا خوانده است. برنامه ريزى به منظور سامان بخشى زندگى مادى و مالى در منظر هر مسلمان يك تكليف اجتناب ناپذير است; زيرا ايمان و تقواى او در گرو كاربرد درست نعمتهاى الهى بوده و اين بدون تنظيم امور معيشت روزانه ميسر نخواهد شد. بى توجهى به معاش و چگونگى تأمين و بهره بردارى از ماديات، بى گمان بر روند رشد معنوى هر كس اثر مى گذارد و دانسته يا ندانسته او را در گرايشهاى دينى اش به سستى و بى خبرى مى كشاند.

فضيلتِ قناعت مندى و اعتدال ورزى در خريد و مصرف مادى را مى بايد از رهگذر تعقل و تفكر به دست آورد تا بتوان ميانه روى و پرهيز از ولخرجى را بر رفتار اقتصادى خود و خانواده حاكم ساخت. دين در عين حال كه انسانها را به كوشش و استفاده از پديده هاى طبيعى و دستاوردهاى مادى شان دعوت مى كند، آنان را در مديريت مالى به تكاپوى فكرى و نظارت دقيق بر امور خريد و مصرف بر مى انگيزد.

هم بر اين اساس است كه حضرت على ـ عليه السلام ـ سودمند بودنِ برنامه ريزى مالى در جهت قناعت و كفاف را ياد آور شده است:

«حُسْنُ التَّقْديرِ مَعَ الْكَفافِ خَيْرٌ مِنَ السَّعْىِ فِى الاِْسْرافِ» [14]

«برنامه ريزى همراه با كوشش در حد كفاف، بهتر است از زياده روى»

تاريخ ملتهاى مستضعف حاكى از اين واقعيت تلخ است كه آنان بر اثر اسراف گرايى در برابر فشار و محاصره اقتصادى سلطه گران تاب نياورده و ناچار از تسليم و سازش گشته اند; زيرا به مصرف بى رويه خو گرفته و تحمل كم و كاستى در خوراك و پوشاك و ديگر مواد مصرفى را نداشته اند.

در روايتى كه امام صادق ـ عليه السلام ـ از مولاى متقيان ـ عليه السلام ـ در اين باره دارد، مى توان آفت زدگىِ جامعه مسلمانان را بر اثر حاكميت روحيه اسراف به دست آورد. آن حضرت تقليد و خودباختگى در نحوه پوشش و خوراك را زمينه ساز ذلت اجتماعى آنان بر مى شمارد:

«لاتَزالُ هذِهِ الاُْمَّةُ بِخَيْر ما لَمْ يَلْبَسُوا لِباسَ الْعَجَمِ وَ يَطْعَمُوا طَعامَ الْعَجَمِ فَاِذا فَعَلوُا ذلِكَ ضَرَبَهُمُ اللّهُ بالذُّلِّ.» [15]

«اين امت همواره به راه سعادت و خوبى خواهد رفت تا زمانى كه به اسراف روى نياورند; مانند بيگانگان لباس نپوشند و مانند آنان غذا نخورند ] تا زمانى كه مصرف گر نشوند [ و هر گاه چنين شوند به خوارى و ذلت دچار خواهند شد.»

سخن على ـ عليه السلام ـ درباره جامعه اى است كه پيامبر اكرم ـ صلى اللّه عليه و آله و سلم ـ نظام الهى و توحيدى را در آن پى افكنده است. آن حضرت چنان كه تاريخ صدر اسلام نشان مى دهد، با سيره زاهدانه و پارسايانه اش مسلمانان را به قناعت و استقامت سوق داده بود. اما با فتوحات و رويكرد بسيارى از مسلمانان به دنيا و لذّتهاى گوناگون ـ كه در دست يابى به غنايم و اسيران جنگى ظهور يافته بود ـ آرام آرام امت اسلامى از مدار اعتدال به اسراف گراييد و تبذير جايگزين قناعت گشت.

مشاهده لباسها و خوراكهاى رومى و ايرانى ـ كه در چشم اعراب بيابان گرد و محروم از تمدن و شهر نشينى به منزله يك رؤيا بود ـ دل و دين آنان را ربود و زندگى اشرافى را در ميان سرداران مسلمان پديد آورد. از آن پس بود كه امت اسلام به لحاظ اخلاقى و اجتماعى دچار آفت زدگى شد و از رسالت نجات بخشى خويش كه همان توحيد و احياى كرامت انسانى بود، غفلت ورزيد.

على ـ عليه السلام ـ وارث حاكميتى بود كه چند دهه از جريان اصيل و متعادل نبوى در دين و سياست و معيشت فاصله گرفته بود. سفارشهاى آن حضرت در دوران خلافت كوتاه مدت خويش ـ كه بر محور تقواى الهى بود ـ روشنگر ضرورت بازگشت مسلمانان به سنت حسنه رسول اكرم ـ صلى اللّه عليه و آله و سلم ـ و برنامه زاهدانه مومنان نخستين اسلام در مكه و مدينه است.

يكى از حديث شناسان معاصر در تحليل اين حديث به رمز نيرومندى مؤمنان در چيرگى بر باطل اشاره كرده كه همان ايمان و گرايش عملى به قناعت و مصرف در حد كفاف و ضرورت بوده كه آنان را از سلطه دشمنان رهانيده است:

«مسلمانان در صدر اسلام زندگى ساده اى داشته اند و با گرايش به قناعت و اسراف ستيزى در پرتو تعاليم اسلامى امتى نيرومند و متكى به خود ساخته بودند و در سايه همين عقيده و عمل بود كه بر مشركان و دشمنان خود غلبه كردند و پيروزيهاى پياپى به ارمغان آوردند. اما بى گمان مصرف گرايى و آفت اسراف مى توانست آنان را به هلاكت و خوارى بكشاند.» [16]

حضرت امام كاظم ـ عليه السلام ـ استمرار نعمتها و امكانات مادى را در گرو قناعت و تعادل گرايى دانسته و مسلمانان را از خطر محروميت بر اثر اسراف و تبذير مى آگاهاند:

«هر كس در زندگى ميانه روى و قناعت را پيشه خود سازد، نعمتهاى خدا براى او باقى مى ماند، و آن كه تبذير و اسراف كند، نعمتهاى پروردگار را از دست مى دهد.» [17]

بى گمان اين آموزه گران سنگ درباره جوامع نيز محقق است; چه آنكه در صورت تمايل به اسراف و تبذير در نعمتهاى خداوندى، آن همه را از كف خواهند داد. وابستگى اقتصادى و سياسى هر ملت از رهگذر اسراف پديد مى آيد و آنان را به تدريج بى هويت و از خود بيگانه خواهد ساخت.

[1] ـ سوره جمعه (62) آيه 10.

[2] ـ بحارالانوار، ج 69، ص 30; اصول كافى، ج 2، ص 307.

[3] ـ همان، ص 53.

[4] ـ بحارالانوار، ج 100، ص 21.

[5] ـ غررالحكم و دررالكلم، ج 1، ص 431.

[6] ـ اصول من الكافى، ج 4، ص 53.

[7] ـ همان.

[8] ـ سوره قيامت (75) آيه 20 و 21.

[9] ـ سوره اعراف (7) آيه 31.

[10] ـ سوره اعراف (7) آيه 32.

[11] ـ وسائل الشيعة، ج 15، ص 257.

[12] ـ سوره شعراء (26) آيه 151 و 152.

[13] ـ بحارالانوار، ج 72، ص 303.

[14] ـ شرح غررالحكم و دررالكلم، ج 1، ص 377.

[15] ـ بحارالانوار، ج 79، ص 303.

[16] ـ الحياة، محمدرضا حكيمى، ج 4، ص 235.

[17] ـ تحف العقول، ص 297.